

با توجه به اینکه در نظام اسلامی، ما معتقدیم که محوری‌ترین و زیربنایی‌ترین مسئله، مسئله مقدس **ولایت فقیه** است. بر این اساس بر ماست که انشاالله در مسیر بصیرتمون، اولین بصیرتمون همین باشه در این نظام، که نسبت به جایگاهِ حکومت اسلامی و ولایت فقیه و شخص حضرت آقا ان شاالله بصیرت‌ها رو افزایش بدیم.

ابتدائا به صورت خلاصه و خیلی کوتاه یه مقدمه‌ای عرض کنم و اون اینکه با یک نگاه، اسلام؛ دینِ ولایته.

هشت چیز است که در اسلام، این‌ها علائم وِلاییه و نیاز به مُتولّی داره : این ولایت‌ها بعضیاشون انحصاریه، بعضی‌ها اشتراکی. اگر ما دین را به یک خیمه‌ای تشبیه کنیم برای آنکه خیمه دین سرپا بماند نیاز به این ولایت‌ها داریم که هر کدامِ این‌ها در حکم یک عمود و ستونی هستند برای خیمه دین. اولین چیزی که ما برای برپایی خیمه ی دین به عنوان پایه و عمود نیاز داریم مساله حفاظتِ دینه، دین محافظ می‌خواد و متولّیِ حفاظتِ دین «خودِ خداست – اللّه جَلَّ جَلالُه» این ولایت؛ انحصاری ذات اقدس الهی ست، ولایتِ انحصاری بر حفاظتِ دین که اشاره دارد به این آیه مبارکه‌ای که مأنوس هستید با آن، سوره حجر/ آیه 9 : انّا نَحنُ نَزَّلنا الذِّکرَ و انّا لَه لَحافظونَ قرآنی که کتاب دین است کتاب ذکر است که ما خودمون نازل کردیم خودمون هم حافظش هستیم. حافظِ دین، خداست.

**1. ولایت حفاظت دین (قوه حافظه)** : بنابراین قوه حافظه مربوط به خداست و ولایتِ حفاظت دین رو خدا بر عهده داره. دومین چیزی که از عناوین ولاییه و از پایه‌های دیگر دین محسوب میشه، مسئله ابلاغ دینه.

**2. ولایت ابلاغ دین (قوه مُبَلِّغه)** : دین مُبَلِّغ می‌خواد، منظور از این ابلاغ هم ابلاغ وَحیانیه، نه ابلاغ تبلیغاتِ معمولی و این ولایت به آقا رسول‌الله(صلی الله علیه وآله و سلم) سپرده شده، دومین ولایتِ انحصاری؛ ولایت در ابلاغ دینه، ابلاغی وحیانی که انحصاریِ مقام رسالته. اشاره دارد به این آیه مبارکه 54 سوره نور که می‌فرماید وَ ما عَلَی الرّسولِ الّا البَلاغُ المُبین نیست بر عهده ی پیغمبر مگر رسوندن شفا (ابلاغ مبین). ابلاغ، کارِ پیغمبره، این ولایت به حضرت داده شده، لذا ولایتِ ابلاغی، قوه ی مُبَلّغه ی دین.

**3. ولایت تبیینی**: سومین شاخه ولایت انحصاری، ولایت بر تبیین، تشریح دینه. این ولایت در انحصار مقامِ امامته، ائمه ما مُبَیّنِ دین بودند، مفسّر دین بودند، سخنگویان وحی بودند. ولایت تبیینی به امامان معصومین واگذار شده بود، اشاره دارد به این آیه 32 سوره فاطر: ثمَّ أَورَثنَا الکِتابَ الَّذینَ اصطَفَینا مِن عِبادِنا ما که خدا هستیم، به ارث دادیم؛ درسِ‌خوندنی نیست! ارثیه، علم این قرآن را که کتابِ دینه به ارث دادیم به کسانی که اون‌ها رو از بین بندگان مون برگزیدیم که معصومین باشند.

**4. ولایت اجتهادی** : چهارمین ولایتِ انحصاری؛ ولایت بر اجتهاد در دینه، استنباطه در دین، اینم یه ولایته. یکی از چیزهایی که ما در دین به عنوان پایه و عمود نیاز داریم تفسیر دینه، یکی از چیزها اجتهاد در دینه، این ولایت به مقام فقاهت و فقها سپرده شده؛ فقیه، متولّیِ اجتهاد در دینه، ولایت اجتهادی به فقیه سپرده شده. یعنی اگر کسی به درجه ی اجتهاد رسید یک ولایت بهش میدن که اجازه داره در دین فتوا بده، خب این انحصاریِ فقیه است، حالا با شرایطی که داره (که ما اینجا نمی‌خوایم درباره اش بحث کنیم) اشاره دارد به این، سوره مبارکه توبه آیه 122 که می‌فرماید: وَ ما کان المُؤمِنونَ لِیَنفِروا کافَّةً فَلَولا نَفَرَ مِن کُلِّ فِرقَةٍ مِنهُم طائِفَةُ لِیَتَفَقَّهوا فِی الدّین چرا از هر فرقه‌ای از هر قبیله‌ای، گروهی کمر همّت نمی‌بندند که در دین تفقه کنند؟! تفقّه یعنی فهم عمیقِ کارشناسی.

**5. ولایت اِمدادی** : و اما پنجمین ولایتِ انحصاری، ولایت بر امداد غیبی دینه، یکی از چیزهایی که ما در دین به عنوان پایه و عمود داریم امدادگرهای غیبی دینه و این ولایت در انحصار ملائکة الله، فرشتگان ولایت امدادی دارند امدادگرهای غیبی دینن، اشاره دارد به این، سوره مبارکه آل عمران آیه 125 که: بَلی أن تَصبِروا وَ تَتَّقُوا وَ یَأتُوکُم مِن فَورِهِم هذا یُمدِدکُم رَبُّکم بخمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِکَةِ مُسَوِّمین کلمه امداد به کار رفته. آری اگر شما متعهّد بشید به دو چیز 1. مقاومت در برابر هجمه‌ها و مشکلات 2. تقوا و تعهد و پاکدامنی، ما که خدا هستیم متعهد می‌شیم شما را در این راه با پنج هزار مَلَکِ آرم دار (نشانه دار) امداد کنیم.

**پس این‌ها ولایت‌های انحصاریه :** ولایت حفاظتی، الله / ابلاغی، رسول‌الله / تبیینی، ائمه هدی/ اجتهادی، فقها / امدادی، ملائکة

چند ولایت داریم که اشتراکیه؛ یعنی مُتوَلّیانش مشترکند و انحصاری نیست:

**1. ولایت بر قانون‌گذاری** : ولایت بر قانون گذاری در دین که البته بنده فهرست وار می‌خوام رد بشم و توضیح نمی‌دم، چون‌که می‌خوام به اصل مطلب برسیم. یعنی یکی از چیزهایی که ما در دین برای برپایی خیمه دین به عنوان پایه و عمود لازم داریم، قانون‌گذاریه. قانونه؛ دین قانون می‌خواد، قانون، قانون‌گذار می‌خواد. خب سوال: این قانون‌گذار کیه؟ این ولایت مربوط به کیه، جوابش اینه که مجموعه ی قوانین دینی ما اعم از واجب‌ها، حرام‌ها، مستحب‌ها، مکروها و مباح‌ها و اعم از صِحّت و بُطلان‌ها این‌ها بر دو قِسمه : احکام اولی، احکام ثانوی.

(واجب اولی، واجب ثانوی. حرام اولی، حرام ثانوی) فرق اولی و ثانوی چیه؟ خیلی روان عرض می‌کنم: اسلام یه دین کاملیه که برای همه موارد برنامه داره در اسلام در شرایطِ عادی ما یه قانون داریم میشه حکم اولی، اما در شرایط غیرعادی و اورژانسی و اضطراری حکم دیگه‌ای داریم که بهش میگیم حکم ثانوی. این قانونشه، خیلی از چیزها به حکم اَوَّلی واجب اند؛ همین واجب در حال اضطرار میشه حرام یا برعکس، در حال عادی حرامه ولی در حال اضطرار میشه مُباح و حَلال. مثلا به حُکم اَوَّلیِ خوردن مُردار (گوشت حیوان حلال گوشت مُرده ای که ذبح نشده) حرامه، یعنی نمی‌شه یک گوسفندی که ذبح شرعی نشده خورد ولی همین حرام، تو بیابان میشه حلال، این حلال شدنش در حال اضطرار در بیابان، میشه حکم ثانوی. در حال عادی می‌گن باید برای نماز وضو بگیرید ولی آب نیست تیمم کن، تیمم میشه حکم ثانوی که در حال اضطراره.

حالا سوال اینه که در حوزه احکام اولیه، قانون‌گذار کیه؟ در حوزه احکام ثانویه قانون‌گذار کیه؟ این ولایت به کی داده شده؟ جوابش اینه :

**در حوزه احکام اَوّلی، مُتولّیِ قانون‌گذاری دو مَقامند : الله و رسول‌الله فقط.**

فقط و فقط قانون‌گذاری در متن دین، این مربوط است به خداوند یک بخش از اون و با آقا رسول‌الله یه بخشش. یک بخش از دینِ ما رو خدا واجب و حرام کرده، یک بخش، پیغمبر خودشون واجب و حرام کرده اند البته به إذنُ الله، ولی کار خودشونه، ولی به اجازه خدا. به همین دلیله که میشه اشتراکی (مشترکه) ولایت بر قانون‌گذاری مشترکه، آیه قرآن هم براش داریم، اون آیه‌ای که اشاره داره به اینکه خدا قانون‌گذاره، سوره شوری آیه 13 شَرَعَ لَکُم یعنی خدا قانون‌گذاری کرده، شَرَعَ یعنی تشریع. شَرَعَ لَکُم مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِه نوحًا خدا برای شما قانون‌گذاری کرده و حرام کرده، اونی‌که مال پیغمبره سوره حشر آیه 7 : ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ آنچه را که پیغمبر به شما میدن چه به عنوان واجب، چه مستحب، محکم بگیرید، منِ خدا کارش رو قبول دارم وَ ما نَهاکُم عَنه فَانتَهُوا آنچه پیغمبر، شما رو ممنوع می‌کنه، نهی می‌کنه من خدا هم نَهیِش رو قبول دارم. چه حرام، چه مکروه.

حالا نمونه‌های این دیگه تو روایت‌های ما هست که مثلا پیغمبر کجا قانون‌گذاری کرده‌اند که خدا قانون‌گذاری نکرده، اینا تو روایات ماست (مثال اوّل) یکی از موارد نمازه. نمازی که خدا بر ما واجب کرده همش دو رکعتیه، نماز ظهر دو رکعت است 4 رکعت نیست، نماز صبح دو رکعته، نماز ظهر دو رکعته، عصر دو رکعت، مغرب و عشاء دو رکعت، میشه 10 رکعت، 5 تا دو رکعتی. پیغمبراکرم به ظهر دو رکعت اضافه کرده شده 4 تا، به عصر اضافه کرد **البته به اذن الله**، به مغرب 1 رکعت، به عشاء دو رکعت شد 17 رکعت. و لذا به رکعت اول و دوم می‌گیم فَرضُ‌الله به 3، 4 می‌گیم فَرضُ‌النَّبی (یعنی پیغمبر فرض کرده‌اند و خدا امضاء کرده) **سه تفاوت** هم با هم داره که تو رساله‌های مراجع، خودشو نشون میده : یکی در شکیات نمازه، اینکه مراجع می‌فرمایند در شکیات شک بین رکعت 1 و 2 باطله به خاطر همینه. یعنی در اون قسمتی که خدا واجب کرده شک نماز رو باطل می‌کنه، فرض‌الله شک بردار نیست، ولی در فرض‌النبی شک‌بردار هست لذا نماز رو باطل نمیکنه. تفاوت‌ دوم تو مسافرته، اینکه در مسافرت نماز شکسته میشه، نماز شکسته نمی‌شه فرض‌النبی حذف میشه. آن دو رکعتی را که پیغمبر اضافه کردند تو مسافرت ساقطه، مگر نماز مغرب که دلیل خاص داریم تکون نمی‌خوره و تفاوت سومش در قرائت نمازه. که در قرائت رکعت اول و دوم، سوره حمد جایگزین نداره، فرض‌الله است و معیّن شده سوره حمد، ولی در رکعتهای 3، 4 میگن اختیار با خودته، مُخیّری به تسبیحات اربعه یا اینکه یک حمد بخونی؛ جایگزین داری چون فَرضُ ‌النّبیه. یک الحمد بخون یا تسبیحات اربعه همه ‌ی این‌ها اسناد داره، مدارک داره.

(مثال دوّم) از اون جاهایی که پیغمبر قانون‌گذاری کرده اند سجده‌های نمازه. پیغمبراکرم در هر رکعت سجده دوم رو اضافه کردند شد دو سجده‌ای، این فرض‌النبی ست، سجده دوم در هر رکعت فرض‌النبی است. (مثال سوم) از آن‌ جاهایی که پیغمبر قانون‌گذاری کردند زکاته، اگر ما باشیم و آیه ی زکات قرآن، باید بگیم تمام اموالمان زکات داره. سوره توبه آیه ی 103 آیه ی زکاته : خُذ مِن أَموالِهِم صَدَقةً قرآن میگه از اموال صدقه بگیر، خب این همه اموال... مراجع چی می‌فرمایند؟ می‌فرمایند فقط 9 چیز زکات داره نَه هر چیزی! از کجا میگن، از کار پیغمبر. پیغمبراکرم تو زکات برخلافِ نماز، کار رو آسان‌تر کرده، فرمودند من زکات رو از همه چیز برداشتم و همین 9 تا بسه ‌تونه و خدا امضاء کرده، قانون‌گذاری کردند با سند معتبر. از دو امام: امام ‌باقر و امام ‌صادق(علیهما السلام) این خبر رو به ما دادند. حدیث این‌ جوریه که انَّ اللهَ فَرضٌ زکاةً مَع الصلاةِ فی اموالِ و سنها رسول‌الله فی تِسعَةٍ خداوند زکات را در کنار نماز، در همه اموال گذاشت، پیغمبر در 9 تا خلاصه کردند وَ عَفا عَمّا سواه از مابقی عفو کردند. خدا عفو ایشون رو پذیرفته. (مثال چهارم) و از اون‌ جاهایی که پیغمبر ولایتاً قانون‌گذاری کردند در متن دین، مسئله ی غسله؛ خدا غسل جنابت رو و پیغمبر غسل میت رو. که این کار که مُرده‌ها رو غسل بدید فرمایش پیغمبره؛ ایشون واجب کردند، امواتتون رو غسل بدید این فرض‌النبی ست البته خدا نیز امضاء و تأیید فرموده است. (مثال پنجم) و از اون‌ جاها مسئله دیه است (دیةُ العین) پیغمبر برای چشم، دیه تعیین کردند و خدا امضاء کرده (مثال ششم) از اون ‌جاها باب ارثه، اینا همین روایاته‌ها دیگه حدیث رو نمی‌خونم. پیغمبراکرم برای پدربزرگ؛ جَدّ، یک ششم سهم گذاشته است.

و از این قبیل، تو مستحبات هم داریم : مثلا خداوند روزه ماه رمضان رو واجب کرده، پیغمبر فرمودند روزه همه ماه شعبان مستحب، این سنت ‌النبی ست، از اون‌جاها که پیغمبر مستحب کردند به اصطلاح ایام البیض است، ایام البیض به چه روزهایی می‌گیم؟ به 13، 14، 15 ماه می‌گیم ایام‌البیض، معنیش یعنی چی؟ یعنی روزهای سفیدی. این از نظر ظاهری معنی می‌کنند میگن چون در این سه روز در شب ماه قرص کامله، لذا به اعتباری میگن روزهایی که سفید است به اعتبار روشنایی تمام قرص ماه در شب. ولی تفسیر دقیقش روایتی است از آقا رسول‌الله در کتاب عُروة الوُثقی مرحوم آیت‌الله عظمی سید کاظم یزدی - عروة الوثقی کتاب معتبریه - حدیث اون‌ جاست که پیغمبر اکرم می‌فرمایند: حضرت آدم (پدر ما) وقتی که در بهشت به آن درخت نزدیک شد، این آثاری داشت، یکیش هُبوط از بهشت بود، صورت ایشون زغال و سیاه شد، تا از اون درخت خورد صورت سیاه شد، وقتی قرار شد توبه حضرت آدم قبول بشه، به حضرت آدم ندا داده شد روزه بگیرید، حضرت آدم روز اول روزه گرفت، ابیض الثلث الوعد یک سوم صورتش سفید شد، روز دوم ثلثین و روز سوم همه صورت سفید شد، شد ایام‌البیض، در اون زمان این سه روز، 13 و 14 و 15 ماه بوده، از اون‌ جا بهش میگن ایام‌البیض. یعنی سه روزی که حضرت آدم، سیاهی صورتشون به سفیدی مُبدّل شد. خداوند به احترام حضرت آدم در همه امّت‌های گذشته این سه روز رو روزه مستحبی اعلام کرد، که در هر ماه سه روز روزه مستحبی، سنت شد و بود تا زمان پیغمبر ما. وقتی پیغمبراکرم مبعوث به رسالت شدند خودشون هم همین‌جوری عمل می‌کردند بعد پیغمبر قانون‌گذاری کردند. خب از الان به بعد به جای سیزدهم ماه، پنجشنبه ی اول ماه روزه بگیرید، به جای پانزدهم ماه، پنجشنبه ی آخر ماه روز بگیرید، به جای چهاردهم ماه، چهارشنبه ی وسط ماه، الان دیگه این مستحبه نه اون، این میشه سُنَّتُ ‌النبی ولی **به اذن خدا.**

حالا حکمت این‌ها چیه؟ یک کلام عرض کنم دیگه رد بشیم، اینکه خداوند - در بعضی موارد معدود - عمداً در قانون‌گذاری جاخالی داده که پیغمبر پرش کنه نه از باب نیاز، نه از باب تکمیل نه، نه، خدا که مکمل نمی‌خواد، خدا که نیازمند نیست، بلکه از باب تعظیم پیغمبر، تعظیماً، تشریفاً، تکریماً لِمَقامِ رَسول‌الله خدا عمداً گفت می‌خوام از زبان شما قانون‌گذاری بشه. پس در حوزه احکام اولی متولی قانون‌گذاری الله و رسول‌الله ‌اند. اما

**درحوزه احکام ثانوی چهار مقام قانون‌گذاری دارند: 1- خود خدا 2- رسول‌الله 3- ائمه هم اینجا حضور دارند، ولایت قانون‌گذاری در احکام ثانوی مال ائمه هم هست. 4- مال فقها هم هست. فقیه هم اینجا حضور داره. که فقیه ولایت دارد حکم بدهد.**

حُکم، غیر از فتواست. قبلا چی گفتیم؟ گفتیم مجتهد، ولایتِ فتوا داره اما اینجا می‌گیم ولایتِ حکم دارد، لذا میشه دو ولایت (ولایت فتوایی – ولایت حُکمی). فتوا دادن انحصاری بود، اما حُکم اشتراکیه. که فقیه در کنار خدا و پیغمبر و امام در نبودِ پیغمبر و امام، مثلِ زمان ما که دوران غیبته، فقیه ولایت داره هم فتوا بده، هم حکم بده، حکم ثانوی؛ یعنی بگه من واجب کردم، حرام کردم، اجازه داره ولی حکم ثانوی.

**فرق فتوی با حکم چیه؟** 4 تا تفاوت داره. مسئله‌ای رو فقیه نظر داد، از کجا تشخیص بدیم فتواست یا حُکمه؟! 4 تا راه داره :

1. فتوا علامتش اینه که استمراریه ولی حُکم مَقطعیه. اگر فقیه یک مسئله‌ای رو به طور مستمر واجب کرد میگن فتوایِ ایشونه و تو رساله دیگه ثبته. اما اگر نه، موقتاً بود میشه حکم. اگر یه چیزی مستمر حرام شد فتواست، اگر موقت حرام شد میشه حکم. این تفاوت اول. مثلا در جریان تحریم تنباکو میرزای شیرازی در زمان قاجاریه، ایشون موقتاً تنباکو رو تحریم کرد، که اون جریان استعمار انگلستان خنثی بشه. این میشه حکم (حکم ثانوی) ولی جِدّیه‌ها، یعنی اگر فقیه حکمی صادر کنه، جِدّی جِدّی حَرامه، جِدّی جِدّی واجبه، خیلی جِدّیه.

حضرت امام اَعلَی اللّه مَقامه ایشون در شب 22 بهمن سال 57 که روز یکشنبه بود 21 بهمن بود، 4 بعد از ظهر رژیم حکومت نظامی اعلام کرد در تهران، رادیوی رژیم. امام مدرسه علوی تهران بودند، نیم ساعت بعد حکم دادند بریزین تو خیابون‌ها. این حُکم بود. یعنی در یک آن با فرمایش حضرت امام آمدن از منزل به خیابان مثل نماز شد واجب. این رو میگن حکم. که دیگه معمولا خوندید یا شنیدید، مرحوم آیت‌الله طالقانی تا شنیدن امام حکم دادند گوشی رو برداشتن زنگ زدند و تلفنی گفتند آقا دستم به دامنتون، حکمتون رو پس بگیرید، شما ایران نبودید این‌ها مردم رو می‌کشند، جویِ خون راه می‌افته، امام فرمودند باید بیان تو خیابون‌ها، الزام کردند، مدت قابل توجهی این عالِم پشت تلفن به امام التماس می‌‌کرد، اما امام می‌گفتن باید بیان، امام هم نمی‌خواستن همه مسائل رو رو کنن، ولی دیگه آقای طالقانی از بس که اصرار کردند یک جمله‌ای گفتند دیگه ایشون دستش لرزید گوشی رو گذاشت، هیچی نگفت، فرمودند آقای طالقانی! اینقدر اصرار نکنید شاید دستور امام زمان باشد... ایشون هیچی نگفت. هیچ اتفاقی هم نیفتاد، این حکم بود.

**در چهار مورد حکم خدا از اولی به ثانوی تبدیل میشه : (هر دو حکم خداست ها، فرقی نمی کنه)**

**1. در حال اضطرار** : آیه قرآن داریم براش فَقَد فَصَّلَ لَکُم ما حَرَّمَ عَلَیکُم اِلّا ما اضطُرِرتُم خدا حرام‌ها رو برای شما تشریع کرد مگر در حال اضطرار و ناچاری که دیگه حروم نیست آیه 119 سوره انعام

**2. در حال اِکراه** : فرق اضطرار با اکراه چیه؟ اگر ما خودمون مجبور بشیم، بهش میگن اضطرار، اگر ما رو مجبور کنن بهش میگن اکراه. سوره نحل آیه 106 الا مَن اُکرِهَ وَ قَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِاالایمان در حال اکراه هم حکم خدا عوض میشه. ماهِ رمضان، شما روزه گرفتید مشکلی هم ندارید، یک شخصی میاد میگه اگر آب نخوری ترورت می‌کنم، جِدّی هم میگه. اینجا بر من واجبه آب بخورم. گرچه روزه‌ ام باطل میشه، قضا هم هست ولی دیگه این کار، بر من حرام نیست، کفاره هم نداره، اکراه شد، میشه حکم ثانوی.

**3. در عُسر و حَرَج (سختی و مشقت)** : اون ‌جا هم حکم عوض میشه. برای عسر( سوره بقره، آیه داریم آیه 185 یُریدُ اللهُ بِکُمُ الیُسرَ وَ لا یُریدُ بِکُمُ العُسرَ خدا از شما سختی نمی‌خواد، در سختی حکمِ خدا عوض میشه. مثال همین پادردهای الان؛ در حال عادی، ایستاده باید نماز خواند و نشسته باطله، اما پادردیم می‌توانیم بایستیم ولی خیلی سختمونه، میگه خوب بشین بخون، این میشه حکم ثانوی، عیب نداره چون سخته؛ حَرج و مشقّت داره. مثلا توی ماه رمضانه. شما اونقدر تشنه شدید که دارید هلاک میشی از تشنگی، میگن می‌تونی آب بخوری، روزه‌ات باطل میشه ولی کفاره نداره، سوره حج آیه 78 ما جَعَلَ عَلَیکُم فِی الدِّینِ مِن حَرَجٍ خدا در دین مشقت قرار نداده.

**4. مَصلحتِ اَهَمّ** : چهارمین جایی که حکم اولی تبدیل به ثانوی میشه مصلحت اَهَمّه. مثلا فرض کنید الان در حال عادی ما یه قاعده‌ای داریم الناسُ مُسَلَّطُونَ عَلی أَموالِهم هر کسی اختیار اموال خودش رو داره. این حکم اولیه. فرض کنید بگه من این باغ رو نمی‌فروشم نمیشه زورش کنیم و بگیم بفروش، این حکم اولیست که او بر اموال خودش تسلط داره؛ به حکم اولی هر کسی اختیار مال خودش رو داره، اختیار ملکش رو داره، اما همین جا اگر می‌خواد اینجا بلوار بشه و مَصلحت جامعه‌ بر این باشه، و ایشون یک دندگی می‌کنه! اینجا باید ببینیم ولی فقیه چی میگه؟ ولی فقیه می فرماید خراب کنید ولی حَقّش رو بهش بدید. إذنش دیگه لازم نیست (حکم ثانوی). چرا؟ مصلحت مهم‌تر. یعنی مصلحت جامعه بر شخص، مهم‌تره (به حکم ثانوی) مصلحت جامعه بر فرد مقدم است.

در قرآن جریان حضرت ابراهیم آمده که حضرت ابراهیم تو بُت خانه رفت - 16 سال داشت اون موقع - بت‌شکنی کرد، خب تبر برداشت، بت‌ها رو شکوند! تبر رو روی بت بزرگه گذاشت، تو محاکمه چی گفت؟ گفت بَل فَعَلُوه کبیر آیه قرآنه دیگه. گفت بت بزرگ اینا رو شکسته، از او سوال کنید. خب ایشون خودش شکسته بود، دروغ گفت، بله. این چی بود؟ حکم ثانوی بود، مصلحت بزرگ‌تر بود (این رو خداوند امضاء کرده) می‌خواست این‌ها رو به این شیوه متوجهِ بت ‌پرستیشون کنه. اونا بُت اند! نمی‌تونند صحبت کنند! حتی نمی تونند از خودشون دفاع کنند! گرچه ایشون **توریه** کرد، منظورش این بود که خدای بزرگ این‌ها رو شکسته ولی در ظاهر یعنی بزرگ، ایشون دوپهلو صحبت کرد. بَل فَعَلُوه کبیرهم در باطن خدای بزرگ خواسته، یعنی قدرت خدا بود، در ظاهر بت بزرگ.

 یا در جریان حضرت یوسف اونجا که گفته شد ایَّتُها إِنَّکُم لَسارِقُون شما دُزدید... در صورتیکه اینا دزدی نکرده بودند که، این مصلحتِ مهم‌تر بود که اینطور گفته شد، می‌خواست بنیامین رو به یک شکلی نگهش داره. پس بنابراین در حوزه ی احکام ثانوی، فقیه هم حضور داره.

**دومین و سومین ولایتِ اشتراکی ولایت بر اجرای دین است(ولایت اجرایی) و قضاوت در حق‌الناس(ولایت قضاوت) :**

یکی از پایه های دین، اجرای دینه، باید دین پیاده و اجرایی بشه، حالا مُتَوَلّیِ اجرای دین کیه؟ سه مقامند. رسول‌الله در زمان خودشون، ائمه هدی در زمان خودشون، فقها در زمان خودشون؛ ولی فقیه. ولایت اجرایی دین بر دوش سه مقامه؛ لذا میشه اشتراکی، بین پیغمبر و امام و فقیه مشترکه. در مرحله اول رسول‌الله ولایت دارند، در مرحله بعد ائمه هدی و در دوران غیبت فقیه جامع‌الشرایط متولی اجرایی دینه، میشه ولایت اجرایی. اینو از کجا در میاریم از آیه ولایت و اطاعت قرآن. سوره مائده آیه 55 إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُه وَالَّذینَ امَنوا الّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤتُونَ الزَّکاةَ و هُم راکعون آیه خاتم بخشی امیرالمؤمنین. البته این فقط مال پیغمبر و ائمه است. برای فقیه از توی روایات در میاد نه از آیه. آیه أُولِی الاَمرِ أَطیعُوا اللهَ و أَطیعُواالرَّسولَ از این هم درمیاد ولی برای اِمامِه و برای فقیه روایت داریم. این‌ها ولایت‌های اجرایی، در قضاوت هم همین‌جوریه. به اصطلاح اختیارات قضایی در مرحله ی اول این ولایت، مال رسول‌الله ست، در قرآن سوره نساء 65 : فَلا وَ رَبِّک لا یُؤمِنونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَینَهُم ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنفُسِهِم حَرَجًا مِمّا قَضَیتَ یا رسول‌الله قسم به پروردگارت منِ خدا این مردم را مومن نمی‌دانم مگر آنکه در مشاجرات و خصومت‌ها و دعواهاشون به شما مراجعه کنند و شما رو حاکم قرار بِدن هرچی هم قضاوت کردی قبول کنند. یعنی تو قوه قضاییه هم هستی. برای ائمه روایت داریم آیه نداریم، برای فقیه هم روایت داریم. یعنی ولایتِ قضاوت مال رسول‌الله است در قرآن آیه داریم. بعد مال ائمه است سند معتبر حدیثی داریم، در نبودِ امام مال فقیه است، مثل زمان ما.

**جمع‌بندی میشه که فقیه چهار ولایت داره : ولایت فتوایی، حکمی، اجرایی و قضایی؛** حکم بده، فتوا بده، اجرا و تشکیل حکومت.اینا عناوین ولایی است برای فقیه طبق آیات و روایات. تا به اینجا بحث ولایت‌های دینی بود که پرونده‌ شو می‌بندیم و فعلا همین مقدار کافی ست.

**گام دوم مَراتبِ ولایته :** این 8 ولایتی که من عرض کردم اینها به لحاظ رتبه‌بندی چه جوریه؟ این خیلی مهمه؛ مراتب ولایت؟ بحث جدیده. ولایت‌های 8 گانه به لحاظ رتبه‌بندی در درجه اول، ولایت‌ها بر دو قسم است: ولایت ذاتی و اعطایی (بعضی از این 8 تا رتبه‌شون ذاتیه، بعضی‌ها رتبه‌شون اعطاییه. ذاتی یعنی این ولایت مالِ خودشه و کسی بهش نداده، از مقام مافوق بهش داده نشده و از خودشه، این ذاتیِ خودشه، ولایت ذاتی فقط مال خداست، ولایتُ ‌الله، ذاتیه. ولایتی که خدا داره، ذاتیِ خودِ خداست، از مقام مافوق به خدا داده نشده، از خودشه، اعطایی از کسی نیست. سند قرآنی : سوره بقره آیه 107، عنکبوت آیه 22، شوری آیه 31. وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللهِ مِن وَلیٍ وَ لا نَصیر برای شماها غیر از خدا ولی نیست ولی فقط خداست. این ما مای نافیه است یعنی نفی کرده؛ نفیِ ولایت از غیر خدا؛ هیچ کس بر کسی ولایت نداره جز خدا. این چه ولایتی است که فقط مال خداست؟ منظور، ولایتِ ذاتیه. که حتی پیغمبر هم نداره، فقط مال خداست. اما یه ولایتی داریم عَطای خداست؛ اعطایی ست یعنی داده ی خداست. ولایت اعطایی بر دو قسمه : اصلی و فرعی. اگر ولایتی را خدا تو قرآن بده میگن اصلی، اگر این ولایت تو روایات داده شده باشد میگن فرعی. دو ولایت اصلی ست چون تو قرآنه. ولایت‌الرّسول و ولایت ائمه. ولایت پیغمبر و امامان اصلیه اینکه تو قرآنه آیه داره. خدا بهشون داده إنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولِه وَ الَّذِینَ أمَنوا که اهل البیت هستند مائده 55 خداوند به پیغمبر و امامان، ولایت تو قرآن داده، این میشه اصلی. ولی دو ولایت در روایات آمده که میشه فرعی 1. ولایت نواب اربعه در غیبت صغری 2. ولایت فقها در غیبت کبری. ولایت النواب و ولایت الفقها. مقام نیابت نوّاب أربعه و مقام فقاهت ولایتشون فرعیه چون حدیث داریم، روایت داریم و اَسنادش معتبره.

حالا در اینجا دقت کنید خود ولایت فرعی بر دو قسمه : اسمی و وصفی. ولایت نوّاب اسمیه، و ولایت فقها وصفیه. اینا رو داریم رتبه بندی می کنیم. یعنی نواب اربعه رو امام زمان(علیه السلام) با اسم گفتن مثلا آقای فلانی را ولایت دادند. اینها در دوران 69 سال غیبت صغری امام زمان(علیه السلام) بود که چهار نفر رو به ردیف با اسم بهشون حکم دادند به ترتیب اول آقای عثمان بن سعید اسمش رو آوردند، بعد از فوت ایشون پسرشون به این مقام رسید محمد بن عثمان. سوم از خاندان نوبختی‌ها در اون زمان بودند، آقای حسین بن روح نوبختی. چهارم هم جناب علی بن محمد سمری. اینها اسمیه. ولی در غیبت کبری، ولایتی که به فقیه داده شده با اسم نیست نمی‌گن آقا روح‌الله، نمی‌گن آقا سیدعلی، اونچه گفته شده با صفت بوده و با صفت، ولایت دادند. میگن هر که این صفت رو داشت ولی فقیه است، این شاخصه‌ها رو داشته باشه، اسم کسی رو نمیارن.

رتبه این‌جوری شد. رتبه فقیه شد چی؟ رتبه ی «اعطایی» که خدا داده، «فرعی» چون تو روایاته، «وصفی» که از راه صفاته. این رتبه ولی فقیه. اعطایی وصفی فرعی. (از کانال روایات داده شده ولی خدا داده)

**آیات ولایت فقیه از جنس انتصاب است یا انتخاب؟ فرق انتصاب با انتخاب چیست؟**

انتصاب چیست؟ اگر مقامی را خداوند و اولیاء خدا تعیین کنند به آن می‌گیم انتصاب، یعنی آسمانی، زمینی نیست.

انتخاب چیست؟ اگر مقامی را مردم تعیین کردند میگیم انتخاب.

حالا ولی فقیه آسمانی ست یا زمینی، انتصاب است یا انتخاب؟ جواب اینه که ولی فقیه انتصابیه، آسمانیست، نه انتخابی و زمینی. حالا به چه دلیل؟ از کجا بفهمیم؟ چه فرقیست بین خبرگان رهبری با خود رهبری؟! درصورتی که خبرگان، انتخابیه، ما خبرگان رو انتخاب می‌کنیم اما درباره ولی فقیه میگیم خدا تعیین میکنه، فرقش با هم چیه؟ که اون انتصابه اما این انتخابه. با هم تفاوت داره : برای اینکه ما ثابت کنیم ولی فقیه ولایتشون انتصابی ست نه انتخابی، دو تا مقدمه براتون می‌گم :

مقدمه اول : تمام حَق هایی که ما در عالم داریم یا به حق‌اللّه برمی‌گرده یا به حق‌الناس، حتی حقُّ ‌النفس هم حق‌الناسه. مقدمه دوم : صاحب دین و مالکِ دین کیه؟ خدا، اینم که معلومه، بریم سراغ نتیجه : اگر تمام حق‌ها بر دو قسمه (حق‌الله و حق‌الناس) و اگر مالکِ دین خداست پس دین میشه حقُ‌الله. اگر دین حق‌الله حالا سوال؟ رئیسش کی باید انتخاب کنه؟ صاحب دین (یعنی خدا) باید بگه. این یعنی انتصابی که دین حق‌الله است و مال خداست، اگر دین مال خداست پس حق‌الله است. بنابراین رئیس دین رو باید خدا تعیین کنه، ما چه کاره‌ایم؟! حالا این رئیس در اولویتِ اول باید معصوم باشه، پیغمبر باشه یا امام باشه. ولی اگر نبود آیا درِ دین تخته می‌شه؟ نه. اگر معصوم در اختیار ما نیست، آن شخصی که به لحاظ شاخصه‌ها و قابلیت‌ها و کمالات نزدیک‌ترین شخص به معصوم باشه، این میشه رئیس دین، به او میگن ولی فقیه. این یعنی بُرهان و استدلالش؛ که حَق بر دو قسم است، حق‌الله و حق‌الناس. مالک دین خداست پس دین حق‌اللهِ، رئیس دین رو باید خدا تعیین کنه، این تعیین، شد برای معصوم. اما در صورت نبودن معصوم برای کسی که نزدیک‌ترین شخص به معصوم باشه. این میشه ولی فقیه. پس ولایت فقیه میشه انتصابی. از عالمِ بالاست. منتهی بحث یادتون نره: وقتی می‌گیم انتصاب یعنی خدا گفته آقا روح‌الله، منظورمون این نیست، معناش اینه که این انتصابِ خداست ولی انتصابِ مع‌الواسطه. واسطه کیه؟ تو روایات گفته ائمه هستند، انتصاب خداست از کانال روایات مع‌الواسطه اونم با صفت نه با اسم (صفات ولی فقیه گفته شده) یعنی خداوند از زبان ائمه ما، صفاتی رو بیان کردند هر آقایی که صفات رو داشت منصوب به خداست، با این صفات تطبیق کنه.

این صفات چندتاست؟ مجموعه صفاتِ دستِ بالا 10 تاست؛ بعضی‌هاش عقلیه، بعضی‌هاش نقلی ست (یعنی حدیثی و قرآنی) من این صفات رو بگم، اعتبارهاش هم عرض می‌کنم. اولین صفت و شاخصه در فقیه چیه؟ 1. اینه که حلال‌زاده ‌باشد : یعنی به اعتبار ذاتی حلال‌زاده بودن، اینکه معلومه 2. بالغ باشه : این به اعتبار سِنی 3. مرد باشه : به اعتبار جنسیت 4. عاقل باشه : این هم به اعتبار درک و فهم؛ سفیه نباشه 5. شیعه دوازده امامی باشه : به اعتبار مذهب؛ با حفظ احترام به همه مذاهب و ادیان، 6 امامی نباشه، سُنّی نباشه...، ولیّ می‌خواد نائب امام زمان(علیه السلام) باشه 6. حریص و طمّاع به دنیا نباشه : به اعتبار مادی و مالی؛ حرص به دنیا تو وجودش نباشه، می‌خواد نائب امام زمان(علیه السلام) باشه 7. با تقوا و عادل باشه : به اعتبار معنوی 8. مجتهد باشه : به اعتبار علمی، نیاز به تقلید نداشته باشه. چون می‌خواد خودش تصمیم بگیره لذا باید خودش مجتهد باشد و خودش تصمیم بگیره 9. مدیر و مدبّر باشه : به اعتبار سیاسی، ممکنه یه آقایی علّامه باشه، آیت‌الله العظمی باشه اما نتونه یک روستا رو اداره کنه، اداره غیر از عِلمه، باید مُدیر هم باشه 10. شجاع باشه : به اعتبار روحی؛ شجاعت، جُربزه، قاطعیت در تصمیم‌گیری و عزل و نصب.

این شاخصه‌ها در یک حدیث نیست ها، بلکه در جمع‌آوری احادیثه، ازش ده تا در میاد، از حکم عقل و نقل. بنابراین در دوران غیبت امام زمان(علیه السلام) جریان اینه. منتهی یک نکته رو من اینجا باید عرض کنم اون اینکه : اصلا ما به چه دلیل ولی‌فقیه نیاز داریم؟ چه لزومی داره؟ اصلِ خود نیاز، دلیلش چیه؟ برای اینکه اصل نیاز ما به اصل ولی‌فقیه مشخص باشه - بعد بریم سراغ انتصابش - باز هم چند مقدمه عرض می‌کنم. سه مقدمه: 1. جامعیت‌محوری 2. ابدیت‌محوری 3. حکومت‌محوری. حالا توضیح :

(مقدمه ی اول) توضیحِ جامعیت دین : اگر کسی عالمانه و منصفانه - ردخور نداره‌ها اینی که میگم – اگر کارشناس دین باشه، واقعا باسواد باشه، اگر کسی عالمانه و منصف باشه، مُغرض نباشه، حق‌بین باشه، اگر کسی عالمانه و منصفانه تدبری در آیات قرآن و روایات معصومین داشته باشه به سه نتیجه قطعی خواهد رسید : 1. اسلام جامع‌ترین مکاتب آسمانیست به لحاظ محتوای علمی، هیچ مکتبی از مکاتب آسمانی و غیر آسمانی و ادیان ابراهیمی به اندازه اسلام «جامع» نیستند این دیگه رد‌خور نداره ولی با مطالعه، گفتم عالمانه. دین ما اونقدر جامعه که از قبل از ولادت من و شما برامون برنامه داشته تا بعد از وفاتمون. هنوز من و شما تو این دنیا نبودیم خدا به پدر مادرمون می‌گفت خانمی که می‌خوای ازدواج کنی و مادر بشی برو آدابشو یاد بگیر، برای اینکه من می‌خوام متولد بشم، برای من قانون داره، به پدر من میگه آقایی که می‌خوای دارای فرزند بشی، برو آدابشو یاد بگیر، می‌خواد انسان متولد بشه برای ما قانون داره ولی به والدین می‌گه، تا بعد وفاتمون هم آداب داره؛ چه‌طوری دفن کنید؟ کجا ببریدش؟ قانون داره. معذرت می‌خوام از دستشویی رفتن برای ما قانون داره، میگه دستشویی اگه می‌خوای بری اول پای چپت رو بذار. مسجد اول پای راست، از ریزترین چیزها قانون‌ داره اسلام تا مسائل کلان سرنوشت‌سازِ بالا. این جامعیت اسلامه و همه ی این‌ها هم علمیه ‌ها، تمام دین عِلمیه، به این دلیل که این‌ها رو شعار نمی‌گم واقعیته، به این دلیل که هنوز بسیاری از آیات است که علم بهش نرسیده، علم خیلی عقب از قرآنه، پس دین اسلام دین جامعی ست.

سند جامعیت قرآن رو براتون بگم سوره نحل آیه 89 و نَزَّلنا عَلَیکَ الکِتابَ تِبیَاناً لِکُلِ شیٍ این خبر تو خود قرآن است. می‌فرماید یا رسول‌الله ما یک کتابی بر شما نازل کردیم که بیان هر چیزی ست؛ تِبیَاناً لِکُلِّ شَیٍ این جامعیت اسلام. خط بحث گم نشه، می‌خوام بگم چرا ولی فقیه لازم داریم؟ برای اینکه دین دین جامعی ست. این مقدمه ی اول بود ها، یعنی در دین ما برای مطالب پیش پا افتاده قانون و برنامه داریم.

حالا ربطش به بحث اینه : آیا دینی که این‌قدر جامع است می‌شود باور کرد برای رهبری در دوران غیبت بی‌برنامه باشه؟! بگه بِرید رها باشید تا امام زمان(علیه السلام) بیاد، میشه این رو باور کرد؟!! برای ناخن گرفتن برنامه داره، میشه برای رهبری بی‌برنامه باشه؟!! ربطش این بود، این جامعیت.

(مقدمه دوم) توضیح ابدیت‌محوری : تنها دینی از ادیان آسمانی که إلی یَومِ‌القِیامَة ثابته و نسخ نمی‌شه، لغو نمی‌شه فقط مکتب اسلامه، آیین حضرت نوح عمرش چند سال بود؟ 1240 سال تقریبا، آیین حضرت ابراهیم عمرش تقریبا 6 قرن بود؛ 620 سال طبق بعضی از اسناد ما، عمر آیین حضرت موسی 17 قرن بود، عمر آیین حضرت عیسی 6 قرن بود ولی عمر اسلام إلی یَومِ‌القِیامَة در روایت داریم دیگه. شَرَعَ مُحَمّد مُستَمرٌ إلی یَومِ‌القِیامَة، دین پیغمبراکرم تا قیامت ثابته، ابدیت‌محوری. ربطش به بحث اینه که : اگر قرآن؛ قوانینش و احکامش برای همیشه هست پس برای زمان غیبت هم هست، پس نگیم امام زمان(علیه السلام) بیاد! بلکه آن قوانین، مالِ الان هم هست، نگیم باید آقا بیاد. قبول می کنی کسی بگه «من نماز نمی‌خونم تا امام زمان بیاد»؟ خب پس به چه حساب الان نماز می‌خونی؟ چون دین ابدیه. پس چه‌طور میشه نماز می‌خونی ولی به جهاد که میرسه، به حکومت که میرسه اون‌جا بگی نه، باید امام زمان بیاد! همش مال تو قرآنه اینا، آیه ی قرآنه. پس ابدیت، اگر دین ابدیست منحصر به زمانِ ظهور ائمه نیست، زمان غیبت هم این احکام هست.

(مقدمه سوم) : صحبت این بود که چرا ولی‌فقیه لازم داریم؟ چرا حکومت‌؟ ببینید باز بر‌می‌گردم تاکید می کنم : اگر کسی عالمانه و منصفانه یک دور دومی در قرآن و روایات داشته باشه، به اینجا خواهد رسید که تمام قوانین ما در قرآن و احادیث بر دو قسمه : احکام انفرادی، احکام حکومتی. این متن قرآن ماست؛ یک بخشی از قرآن انفرادی ست مثل نماز خوندن، هر کی نمازِ خودش رو باید بخونه، انفرادیه، ولی یک بخش از احکامِ قرآن اصلا مِزاج و بافتش حکومتیه! یعنی تا حکومتی نباشه نمیشه آن احکام را پیاده کرد، اگر ما معتقدیم قرآن برای همیشه است و در قرآن هم احکام حکومتی بیان شده، پس اینا برای الان هم هست، احکام حکومتی اسلام، منحصر به زمان ظهور ائمه که نیست! برای الان هم هست، لذا اگر هست، مُجری می‌خواد. مُجری میشه ولی فقیه.

بنابراین ما به چه دلیل در دوران غیبت به ولی فقیه نیاز داریم به این دلیل که احکام دین، تعطیل بردار نیست و یک بخشش حکومتیه، اگر حکومتی ست، این بخشِ حکومتی مدیر می‌خواد، مُدَبِّر می‌خواد، ولیّ می‌خواد، امام زمان(علیه السلام) که نیستند پس می‌شود چی؟ میشه ولیّ فقیه. این نیاز ماست، یعنی نیاز ما به ولی‌فقیه اینه که دین ما ابدیه و دین ما جامعِ و دین ما احکامِ حکومتی داره.

حالا مثال احکام حکومتی قرآن که احکام سیاسی قرآنه در سرتاسر قرآن بر دو قسمِ داخلی و خارجی ست. احکام مربوط به سیاست داخلی و سیاست خارجی. در حوزه مدیریت داخلی این آیه رو دقت کنید: سوره مائده 33 إنَّما جَزاءَ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسعَونَ فِی الأرضِ فَسادًا أن یُقَتَّلُوا أو یُصَلَّبُوا أو تُقَطَّعَ أیدِیهِم وَ أرجُلُهُم مِن خِلافٍ أو یُنفَوا مِنَ الأرضِ این در حوزه امنیت داخلی جمهوری اسلامیه. می‌فرماید مجازات محارب با خدا و رسول و مجازات مُفسد فی الارض یا قتل است یا اعدام است یا دستِ راست و پای چپ قطع بشه یا تبعید بشه. خب سوال؟ این آیه فقط مال زمانِ ائمه است؟! نخیر، این مال الان هم هست، چه کسی باید اجرا کنه اینو؟ امام زمان که نیستند! ولی‌فقیه باید اجرا کنه. این آیه قرآن؛ نور 2 ألزّانِیَةُ وَالزّانی فَاجلِدُوا کُلَّ واحدٍ مِنهُما مِائَةٍ جَلدَةً خلاف کار رو شلّاق بزنید، چه کسی باید بزنه؟ حکومت اسلامی، ولی‌فقیه. یعنی باید به اذن فقیه باشد. مائده 38 والسّارِقُ والسّارِقةُ فَاقطَعُوا دست دزد رو قطع کنید (البته با توجه به بیست و چند شرطش) حالا چه کسی باید قطع کنه؟ یا قرآن میگه أقیموا نماز به پا بدارید (بحث جماعت و غیره) چه کسی باید این کار رو بکنه؟ ولی‌فقیه، یعنی با اذن او. این‌ها احکام حکومتیه.

مجموعه سیاست خارجی اسلام را دو آیه تعیین کرده، در حوزه خارجی، سوره ممتحنه آیه 8 لایَنهاکُمُ اللهُ عَنِ الّذینَ لَم یُقاتِلُوکُم فِی الدِّینِ و لَم یُخرِجُوکُم مِن دِیارِکُم أُن تَبَرُّوهُم و تَقسُطُوا الیهم خدا شما رو غدغن نمی‌کند، تحریم نمی‌کند از روابط انسان‌دوستانه با کشورهایی که مسلمان نیستند ولی سرجنگ با شما هم ندارند. این سیاست خارجی ماست. با همه دنیا مرتبط باشید، روابط انسانی داشته باشید، اونا بیان شما برید. شما با این آیه؛ اسرائیل و آمریکا رو تطبیقش بدید؛ سوره ممتحنه 9 اِنّما یَنهاکُمُ اللهُ عَنِ الذینَ قاتَلُوکُم فِی الدّینِ وَ أَخرَجُوکُم مِن دِیارِکُم خدا شما رو قدغن می‌کنه از ارتباط با کشورهایی که سر جنگ با شما دارند أَن تَوَلَّوهُم نهی می‌کنه که دست دوستی به این‌ها بدید! یعنی آمریکا و اسرائیل. ما طبق آیات قرآن داریم کار می‌کنیم. آیه کلیدی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، سوره نساء 141 لَن یَجعَلَ اللهُ لِلکافِرینَ عَلَی المُومِنینَ سبیلا خدا هرگز اجازه نمی‌دهد کفار بر شما نفوذ پیدا کنند! ببینید رهبری داره این‌جوری کار می‌کنه، طبق آیات قرآن داره کار می‌کنه، قرآن اجازه نمی‌ده ما دست آشتی با آمریکا بدیم. قرآنِ ماست، میگه چراغ سبز نشون ندید، لَن هرگز خدا اجازه نمی دهد بر کفار که سلطه بر مسلمین پیدا کنند، چه سلطه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، علمی و هسته‌ای، نفوذ ممنوعه، خب اینا آیات سیاسی قرآنه، چه کسی باید این‌ها رو پیاده کنه؟ اگر این‌ها برای الان هم هست که هست، خب این ولیّ نمی‌خواد؟! رئیس نمی‌خواد؟! امام زمان(علیه السلام) که نیستند، بنابراین میشه ولی‌فقیه. پس این سه دلیل که ما در دوران غیبت امام معصوم، نیاز به ولی‌فقیه داریم برای اینکه، قوانین دین جامعه، ابدیست و حکومتیست.

**درباره ی ولایت مطلقه :**

مقدمه ای درباره ی اصل ولایت : این نکته رو اضافه کنم : بعضی‌ها میگن آیا همه ی مراجع ولایت فقیه رو قبول دارند یا نه؟ جوابش اینه که «اصل ولایت را برای فقیه» همه فقها قبول دارند، هم فقهای قدیم و هم جدید اینو قبول دارند؛ (دقت کنید) از آغاز غیبت کبری تا الان که 1000 سال از غیبت کبری می‌گذره همه فقها ولایت فقیه رو قبول دارند، منتهی در اندازه و مقدار و محدوده اش اختلاف نظر دارند؛ اکثریت مطلقه نیستند و امور حِسبیّه هستند؛ میگن فقیه تا امورِ حسبیه ولایت داره. امور حِسبیه یعنی چیزهایی که در اسلام نباید به زمین بماند، حِسبیه تقریبا زیرپای مطلقه است، تا اینجا رو اکثر فقها قبول دارند‌، الانم همینه، قدیم هم همین‌جوری بود. یه مثال بزنم: فرض کنید که الان یه آقایی یا یه خانمی از دنیا رفته، ثروت میلیاردی گذاشته و هیچ‌کس هم نداره تو این دنیا، تکلیف این اموال با کیه؟ با ولایت فقیه است. این یعنی امور حسبیه، اکثر مراجع این رو قبول دارند 90 درصد فقها پای کارند، یعنی نظرشون همینه. یا مثلا فرض کنید یه آقایی از دنیا رفته، تعدادی بچه ی صغیر گذاشته و هیچ‌کس هم نداره، تکلیف این بچه های صغیر با کیه؟ قَیّم اینها کیه؟ میگن فقیه است. این چیزا رو قبول دارند.

مطلقه طرفدارش اقلیته؛ یعنی در طول 1000 سال ها، یعنی باید 1، 2، 3 کنیم مطلقه‌ها رو (تو مراجعی که مطلقه هستند) حالا لازمه مطلقه رو توضیح بدم، اصلا مطلقه یعنی چی؟ معنای مطلقه اینه که تمام اختیاراتی که آقا رسول‌الله و ائمه هدی(علیهم السلام) در حوزه مصلحت و ضرر اسلام داشتند، در نبود پیغمبر و امام هم همون اختیارات رو فقیه داره. محورش مصلحت و ضرره، منفعت شخصی نیست، به زبان دیگه عرض می‌کنم : ولایت مطلقه معناش اینه که آنچه را که فقیه جامع‌الشرایط در نبود امام معصوم به مصلحت اسلام و مسلمین یا به ضرر اسلام و مسلمین تشخیص داد، ولایتش رو داره. حرف امام این بود.

چرا نظرات مختلفه؟ چرا مراجع، نظراتشون مختلفه؟ اکثرا پای کار نیستند؟ اشاره‌ای می‌کنم فقط، بصورت مختصر دلیلش اینه که آقایون می‌فرمایند «ما از روایات، نتونستیم در بیاریم این مطلقه را» مِثلِ فتواست دیگه، امام خمینی(ره) میگه من از روایات خارج می نمایم بحث مطلقه را، وگرنه بحث دیگه‌ای نیست، تضادی هم نیست، بعضی میگن ما نتونستیم، امام گفتند به نظر من درمیاد. در بحث، همه نظرشون محترمه، مثل فتوا دادن؛ چه جوری فتواها فرق می‌کنه؟ بعضی‌ها نظرشون اینه، بعضی ها نظرشون اونه... دراین باره احادیثه ‌ها 10 تا روایته، - البته در حاشیه عرض کنم محکم‌ترین دلیل که مو به درزش نمیره، اینه که «ولایتِ مطلقه برهان عقلی داره» اما روایاتم داریم - این روایات از زمان علامّه نَراقی مطرح شده، روش کار کردند حول و حوش 200 سال کم‌تر یا بیش‌تر. حضرت امام می‌گفتند از همه ی روایات «مطلقه» در میاد، از 10 تاش، بعضی‌ها هم میگن از هیچیش درنمیاد، بعضی‌ها هم حَدّ وسط رو گفتن که از بعضیش ولایت مطلقه درمیاد از بعضیش نه؛ این اختلاف نظره.

**و اما اینکه آیا همه فقها می‌تونن حکم بدن یا نه؟** من گفتم فقیه می‌تونه حکم بده، خب میگن همه مراجع فقیهند دیگه، چرا فقط باید رهبر حکم بده؟ جوابش اینه که : بله، حکم دادن حقّ فقیه، مراجع هم فقیه هستند، اما تا قبل از انقلاب که ما نظام حکومتی نداشتیم (ببینید این نظام حکومتی، اولین تجربه در تاریخ غیبت کبری‌ست، نبود همچین چیزی. تا قبل از انقلاب در این تاریخ 1000 ساله ی فقاهت، حکم دادن مثل فتوا سنتی بین مراجع می‌چرخید، میرزای شیرازی حکم داد، همه احترام گذاشتند، سنتی می‌چرخید) ولی الان که 36 ساله ما نظام حکومتی داریم، ساختار داریم الان از باب چی؟ می‌گیم آقایان مراجع همه احترامتون رو سر ما، ولی الان از باب وَ نَظم اَمرکم و برای اینکه در نظام اسلامی هرج و مرج نشه باید یک نفر حکم بده. فقهای محترم فقط فتوا بدن، می‌گیم که فتوا مال همه مراجع است ولی حکم که جنبه فرماندهی داره، مال یک نفر باشه که هرج و مرج نشه، لذا می‌گیم فقط مال ولی فقیه، و لذا من اینجا قاطع عرض می‌کنم خدمتتون که مراجع تقلید در نظام اسلامی حکم دادن را به رهبری واگذار کنند، اگر هم می‌خوان حکم بدن با هماهنگی رهبری باشه وَالّا این رو قاطع میگم اگر یک مرجعی خدای ناکرده بدون هماهنگی با رهبری حکمی بده عِدالتش زیر سوال میره!! اینقدر مطلب جِدّیه.

این نکته رو هم بگم (فرق فتوا با حکم) : فتوا معمولا مال احکام اولیه، حکم همیشه مال احکام ثانویه. فتوا استمراریه؛ مثلا میگن آداب نماز اینه همیشه ثابته دیگه، ولی حکم مقطعیه؛ برای رفع نیاز، رفع ضرورت و رفع اکراه... فتوا در حقیقت بیان وظایف شرعیِ مَردمه، این‌جور وضو بگیر، این‌جور نماز بخون، این‌جور خمس بده. ولی حکم در مسائل حکومتیه. در مسائل حکومتی باید یک نفر تصمیم بگیره که هرج و مرج نشه.

سوال کردند ولایت‌فقیه توسط مجلس خبرگان تعیین می شود. آیا ممکن است با توجه به اینکه ایشان(یعنی خبرگان) معصوم نیستند در تشخیص اَصلح دچار خطا بشوند؟ دراین باره عرض کنم اولا کار خبرگان چیه؟ انتصاب رهبر یا انتخاب رهبر؟ هیچ‌کدام، خبرگان نه رهبر را نصب می‌کنند نه انتخاب، چون که باید خدا نصب کنه، انتصاب کار خداست، کار خبرگان تشخیصه یعنی بررسی کنند و ببینند که این صفات در کدوم فرد است، در واقع کار خبرگان کشفِ نصبه نه خود نصب، اینا بررسی می‌کنند ببیند این 10 صفت در کدوم آقا وجود داره؟ اگر با رای اکثری گفتند این آقا، یعنی ما کشف می‌کنیم این آقا منظور امام زمان(علیه السلام) هست. لذا این میشه کشف نصب. حالا در اینجا سوال کردند که خبرگان که معصوم نیستند و ممکنه اشتباه کنند. ولی من ابتدا یه سوال دارم آیا در دادگاه، حکم مثلا قاتل با دو تا شاهد اثبات نمیشه؟ با دو نفر شاهد عادل، طرف حکم قتل میده و میگه تو قاتلی پس قصاص. حالا شما ببینید در مجلس خبرگان اینها 80 تا مجتهد و عالم عادلند، این 80 نفر بررسی می‌کنند، میگن ما شهادت میدیم این صفات در این آقا هست، نظرِ خبرگان معصوم نیست ولی حجت چی؟ همان‌طور که شهادتِ دو نفر عادل که آن دو معصوم نیستند حُجته، خبرگان هم گرچه معصوم نیستند ولی نظرشون حُجته؛ چون 80 تا عادلند، اولا که ضریب اشتباه خیلی پایینه، ثانیا 80 نفرند! اگر هم خطا باشه پیش خدا معذورند چون حُجته (حجت بودن یعنی اینکه پیش خدا معذورند) از این بالاتر، اصلا خود مراجع که فتوا میدن، خود مراجع مگه معصومند؟ ما چه جور به فتواشون عمل می‌کنیم؟ مگر دین ما از مراجع نیست؟ اینها که معصوم نیستند که. ما اصل دینمون رو سپردیم به مرجع تقلید و طبق فتواشون عمل می‌کنیم، در حالی که این آقایون معصوم نیستند، ولی می‌گیم حجته، فتوای آنها حجته، در مساله خبرگان هم همین‌طوره.

(با توجه به سئوال یکی از حاضرین درباره ی مسئله ی نفوذ، استاد چنین ادامه دادند)

اما درباره ی بحث نفوذ! خب خدا لطف کرده حضرت آقا (سیدعلی خامنه ای) بسیار بسیار هوشمندند، حضرت آقا رو من اگه بخوام در چند کلمه براتون ترسیم کنم، چون من 41 ساله آقا رو می‌شناسم از سال 53. منزل پدرشون رفته بودم، پشت پدرشون من نماز می‌خوندم با خود آقا یه وقتایی بودم. در چند کلمه آقا رو براتون ترسیم کنم. 1. عالم هستند. اینها که میگم دَقیقِ ه 2. عارف 3. عابد، عبادت آقا 4. زاهد زندگی ساده و زاهدانه که الان حضرت آقا با اینکه میلیاردی پول در اختیارشون هست از وجوهات اما 1 ریال استفاده شخصی نمی‌کنند، همه رو در راه ترویج و تبلیغ و گسترش دینِ الهیِ اسلام استفاده می نمایند. در زندگی، ایشون وجوهات استفاده نمی‌کنند، آقا از بیت‌المال حقوق نمی‌گیرن و برای گذران زندگی شون از نذورات استفاده می‌کنن، از هدایا، این زهد آقاست 5. مجتهد هستند؛ یه توضیحی بدم:

بعضی‌ها به تمسخر میگن آقا یک شبه مجتهد شد، میگن ایشون که رئیس‌جمهور بود تا خبرگان رای دادند یهو شد آیت‌الله، یه شبه آیت‌الله شد، این سوال برای بعضی‌ها مونده؛ ایشون موقعی که رئیس‌جمهور بودند بهشون حجت السلام می‌گفتن تا خبرگان رای داد، گفتند آیت‌الله برای اولین بار، این برای بعضی‌ها سوال شده؟ ولی من به شما بگم آیت‌الله موسوی اردبیلی (که الان از مراجع هستند) ایشون در زمان امام چه کاره بودند؟ رئیس قوه قضائیه بودند، من خودم یادمه در زمان امام ایشون رفتند مجلس شورای اسلامی و پشت تریبون راجع به حضرت آقا فرمودند - که اون زمان آقا رئیس‌جمهور بودند - این جمله رو فرمودند، فرمودند «ایشان آیت‌الله هستند ولی تواضع می‌کنن» اینو ایشون اون زمان گفتند، از این بالاتر سی‌ و چند سال قبل، سال اول ریاست جمهوریِ آقا، سال 61 من اون موقع شیراز بودم، آقای راشد یزدی از ایشون نقل شده که فرمودند در زمان شهید صدوقی (شهید محراب) اول انقلاب به شهید صدوقی، گفتند که آقا بین امام جمعه ی بندرعباس با حزب جمهوری که اون موقع مُنحل نشده بود اختلافاتی ست، شهید صدوقی آقای راشد رو فرستادند برن بندرعباس گزارشی بیارن بگن جریان چیه؟ آقای راشد رفتن بندرعباس گزارش آوردند برای شهید صدوقی در یزد، شهید صدوقی نامه نوشتند برای ریاست جمهوری حضرت آقا، سال اول ریاست جمهوری آقا، پشت نامه اون زمان این‌جوری نوشتند «محضر آیت‌الله عظمی خامنه‌ای...» پسر شهید صدوقی که امام جمعه بودند و تازه فوت شدند، ایشون گفتند: بابا مگه ایشون آیت‌اللهی داره؟ شهیدصدوقی فرمودند بله که آیت‌اللهی دارند. یعنی معناش اینه که حضرت آقا مجتهدی بودند که رئیس‌جمهور شدند، اینها رو بدونید که گاهی بعضی اشخاص چیزی می‌گن جواب داشته باشید.

7. مدیر و مدبر و مُخلِص. امروز من براتون بگم مراجع تقلید اعتراف دارند میگن ما مدیریت آقا رو نداریم! علم آقا رو داریم ولی مدیریت ایشون مال خودِ آقاست، این مدیریت ایشون و هوش سیاسی ایشون مال خود آقاست. حالا نفوذ که ایشون فرمودند ببینید در این جریان هسته‌ای مطلب خیلی پیچیده است هنوز هم پیچیده، و حضرت آقا خیلی هوشمند هستند از افق بالا نگاه می‌کنند، اینکه حضرت آقا در جریان هسته‌ای، مذاکره این‌جور محکم ایستاده‌اند، چون ایشون می‌دونستند که این‌ها شیطانند، این‌ها خیلی شیطنت دارند، فرمودند من به تیم مذاکره کننده اعتماد دارم ولی اونا خیلی شیطونند! الانم مسئله‌ای که ما داریم، ما الان دو تا مشکل داریم 1. مشکل خارجی، نفوذ دشمن به بهانه جریان هسته‌ای، الان دارین می‌بینین چراغ سبز هاش رو! الان دارین نمونه‌هاش رو می‌بینین! اینا دارن چیکار می‌کنن و اما 2. جریان داخل هم بگم عرضم تمام. 9 دی رو پشت سرگذاشتیم، خبرگان رهبری در پیش روی ماست، احتمال بدین که فتنه‌ای بزرگتر از اون فتنه بخوان اون‌جا برپا کنند سران فتنه، برای اون‌ها که طرفداران سران فتنه هستند، در جریان خبرگان رهبری و نمایندگی مجلس الان ما بیشتر به بصیرت نیاز داریم چون که الان به هر حال برنامه‌هایی دارن در بحث انتخابات خبرگان رهبری، باید خیلی حواسمون جمع باشه که باز خلاصه یک بار دیگه مسئله ی فتنه تکرار نشه!

سئوال یکی از حاضرین: ایجاد خبرگان چه سند روایی ای داره؟

پاسخ استاد: این یک مسئله فِقهیه؛ شما وکیل نمی‌گیری بری دادگاه؟! اینها وکیلند دیگه، جایگاه خبرگان چه جایگاهیه؟! عرض کردیم که خداوند متعال توسط امام زمان(علیه السلام) و اهل‌البیت صفاتی رو برای فقیه تعیین کردند. خب تشخیص این صفات با کی باید باشه؟! چه کسی باید این صفات در رهبری رو تشخیص بده، این وظیفۀ کیه؟ خود مردم، باید خودمون بریم بررسی کنیم در مرحله اول وظیفه خود آحاد ملت است به عنوان مُکلّف بروند ولی‌فقیه‌شونو پیدا کنند، این وظیفه من و شماست،ولی چون مردم خبره فن نیستند، باید چه کنند؟ باید وکیل بگیرن. خبرگان رهبری همان وکلاء مردم هستند؛ خبرگان به وکالت از ما رهبر رو کشف می‌کنه، این جایگاهِشه.

سئوال : آیا رهبری می‌تواند شورایی باشه یا نه؟

پاسخ استاد: یک کلام عرض می‌کنم؛ ببینید شورایی بودن حکم ثانوی ست، اگر یک وقتی مجلس خبرگان تشکیل جلسه داد و گفتند ما کسی که که تمام این صفات دَه گانه در او منعکس باشه نداریم اونوقت میرن سراغ شورا. شورا مثل تَیمُّمِه، یعنی حکم ثانویه. بنابراین تا وقتی کسی باشه که این صفات دهَ گانه را داشته باشه دیگه نوبت به شورایی نمی‌رسه.

وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتبعَ الهُدی

 حجة الاسلام و المسلمین باقری کیا

 موضوع : ولایت فقیه

 زمان : جمعه 11/10/1394